

پیامدهای جنگ خاورمیانه

مصاحبه با منصور حکمت، ایرج آذرین، حمید تقوائی و ناصر جاوید

نشریه کمونیست شماره ۶۱، اردیبهشت ۱۳۷۰

۱- رویدادهای کردستان عراق

● بلافاصله پس از آتش بس در جنگ آمریکا با عراق، شاهد کشمکشهای درونی در خود این کشور و بویژه آوارگی میلیونی مردم کردستان عراق بودیم که هزاران نفر انسان بیگناه را قربانی گرفت. نظر دفتر سیاسی حزب کمونیست در این مورد چیست و چرا برای مثال بیانیه‌ای در این مورد از طرف حزب کمونیست صادر نشده است؟

● منصور حکمت: علت عدم صدور بیانیه و در واقع علت فقدان یک عکس‌العمل رسمی از طرف دفتر سیاسی تا امروز بار عملی‌ای است که این واقعه برای تشکیلات کردستان حزب کمونیست دارد. تشکیلات ما در کردستان در متن و مرکز ثقل این تلاطم و کشمکشها قرار داشته است. هر عکس‌العملی از طرف دفتر سیاسی که تشکیلات کردستان حزب را با عمل انجام شده روبرو کند و از بالای سر این تشکیلات آن را در موقعیت عملی جدیدی در قبال طرفین درگیر در منطقه قرار بدهد غیرمسئولانه می‌بود. نبود ارتباط سریع با رفقای رهبری کومه‌له در کردستان بدنبال جنگ در منطقه مانع از این بود که ما بتوانیم به موقع در هماهنگی و تبادل نظر با این رفقا موضع رسمی‌ای از طرف حزب علنا اعلام کنیم. بعلاوه، تاکنون یک مبنای استفاده تشکیلات کردستان حزب از امکانات اردوگاهی در خاک عراق عدم دخالت در امور داخلی این کشور بوده است، و این مستقل از نظر فردی هر کس در مورد رویدادهای اخیر، دامنه اظهار نظر رسمی حزب کمونیست را محدود می‌کند.

با توجه به این نکات دفتر سیاسی طی قراری، ضمن بیان رئوس تبیین سیاسی خود از رویدادهای اخیر، به تشکیلات اعلام کرد که حزب کمونیست ایران در سطح رسمی خود را به جنبه انسانی این رویدادها و بیان کلیات یک تبیین سیاسی محدود می‌کند. در عین حال مانند همیشه اعضای حزب کمونیست ایران، از جمله اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، مجازند چه در تبلیغات حضوری و شفاهی و چه در کتب و مقالاتی که به نام خود و خارج از ارگانهای رسمی حزب منتشر می‌کنند تبیین جامع و دقیق خود از مساله را ارائه کنند. واضح است که دفتر سیاسی و هر عضو حزب کمونیست، همانطور که در قبال حمله آمریکا به مردم عراق از عرب و ترک چنین بود، خود را شریک و همدرد مردم زحمتکش در مشقاتشان میدانند و خواهان رفع

فشارها و تنگناها و تامین امنیت و رفاه برای مردم محروم کردستان است. اما در سطح سیاسی از هم اکنون مشخص است که تبیین‌های گوناگونی در حزب کمونیست ایران در قبال این مساله وجود دارد که ما امیدواریم نوشته و منتشر بشود.

تا آنجا که به دفتر سیاسی مربوط میشود میتوانم به چند نکته اینجا اشاره کنم. اولاً آوارگی و مصائب امروز مردم کردستان را، صرفنظر از مسببین عملی امروزی‌اش، باید در پیوستگی با کل بحران اخیر و در رابطه مستقیم با سیاست امپریالیستی ائتلاف آمریکا در منطقه دید. جدا کردن اینها از هم و تبیین مساله بصورت تقابل سنتی عرب و کرد، و یا دولت مرکزی و خودمختاری طلبان، محدودنگرانه و گمراه کننده است. بدیهی است که بالا گرفتن موج اعتراضات مردم و تلاش دولت مرکزی برای تثبیت موقعیت خودش پس از جنگ، تقابل ناسیونالیسم عرب و کرد، فاکتورهای مستقیماً دخیل در این رویدادها بوده‌اند. اما تنها در متن شرایط جهانی پس از سقوط بلوک شرق، و همینطور بر مبنای صفتبندی مشخصی که حول خط مشی میلیتاریستی آمریکا در منطقه شکل گرفت، است که این تضادها وبخصوص تقابل ناسیونالیسم کرد و عرب توانست چنین ابعادی را بخود بگیرد و چنین نتایجی را ببار بیاورد. ثانیاً، موضع کمونیستی به این ترتیب موضعی انتقادی به کل گرایش‌ات و حرکت‌های بورژوازی درگیر در این رویدادهاست. مشقات مردم کردستان نه فقط ادعای‌نامه‌ای علیه امپریالیسم و رگه‌های گوناگون ناسیونالیسم، بلکه همچنین افشاگر دموکراسی بورژوازی و لیبرالیسم و فرمیسم اروپا-محوری است که بویژه در غرب زمینه و توجیه معنوی و حقوقی این فجایع را فراهم کرده است.

یک نکته باید در مورد آینده مساله آوارگی کرد اضافه کنم و آن طرح کولونیالیستی "پناهگاه امن" است. این سرآغاز محروم کردن ملت کرد از هرگونه حق شهروندی و تشبیت آوارگی دائمی ملت کرد است. اجرای این طرح امنیت اجتماعی و حقوق مدنی و شهروندی مردم کرد در کلیه کشورهای منطقه را زیر سوال میبرد. تأیید این طرح با این تصور که گویا به این ترتیب مساله کرد در سطح جهانی "مطرح میماند" و یا کردها را به داشتن سرزمین مستقلی نزدیک میکند کوتاه‌بینانه است. ممکن است اپوزیسیون ناسیونالیست کرد در این طرح دورنمای کسب موقعیتی شبیه سازمان آزادیبخش فلسطین رابینند، اما این به قیمت گسترش بیحقوقی مدنی و سیاسی ملت کرد، تا حد ملت فلسطین، تمام خواهد شد.

۲ - نتایج سیاسی و ایدئولوژیکی جنگ خاورمیانه

• نتایج سیاسی پیروزی نظامی آمریکا در جنگ چیست و تا چه حد این پیروزی نظامی اهداف سیاسی آمریکا از این جنگ و مشخصا دورنمای مورد نظر آمریکا در مورد یک نظم نوین جهانی را تامین میکند؟

تاثیرات تحولات اخیر بر فضای فکری و سیاسی جهان و نیز بر موقعیت جنبشهای کارگری و سوسیالیستی چیست؟

• منصور حکمت: اطلاق "پیروزی نظامی آمریکا" به آنچه رخ داد توصیف درستی از وضعیت نیست. با توجه به تفاوت تکنولوژیک دو طرف و نیرویی که آمریکا در منطقه گرد آورده بود نتیجه جنگ از پیش معلوم بود. در واقع جنگی صورت نگرفت. آنچه گذشت قتل عام عامدانه و از پیش طرح ریزی شده بیش از صد هزار سرباز گرسنه و در حال عقب نشینی بود. آنچه که این واقعه قرار بود بدنیا نشان بدهد نه تفوق نظامی آمریکا بر عراق، بلکه این بود که آمریکا آماده است تا برای تحقق اهداف سیاسی و اقتصادی اش در چهارچوب دنیای بعد از سقوط بلوک شرق به قساوت آمیزترین اقدامات نظامی دست بزند و دنیا باید برای این ژاندارم خود گمارده حساب ویژه ای باز کند و باج لازم را به او بدهد.

آیا این قدرت نمایی آمریکا را به تامین اهداف سیاسی اش نزدیک تر کرده است؟ باید خود این اهداف را بدرستی شناخت. امروز توجه عمومی به خاورمیانه و عواقب جنگ اخیر بر سرنوشت اعراب و اسرائیل و مساله فلسطین، و ساختار منطقه ای قدرت معطوف شده است. با اینحال باید تاکید کرد که معضلات و معادلات منطقه ای در خاورمیانه عاملی ثانوی در محاسبات آمریکا بوده است. مساله اصلی موقعیت آمریکا در ساختار قدرت درمقیاس بین المللی است که با سقوط بلوک شرق باید از نو تعریف شود. مساله بر سر تقسیم قدرت در بین قدرتها و قطب های اصلی سرمایه داری در جهان است. تا قبل از بحران خاورمیانه سیر اوضاع اقتصادی بر افول تدریجی آمریکا و پیدایش تناسب جدیدی میان آمریکا و اروپا و ژاپن حکم میکرد که در آن هژمونی سنتی آمریکا بر غرب قدیم بتدریج بی معنا میشد. موقعیت هژمونیک آمریکا در غرب مدتهاست که با وزنه اقتصادی این کشور تناسبی ندارد. افول اقتصادی آمریکا و تضعیف ساختار صنعتی اش، مصادف بوده است با ظهور غول های اقتصادی ای نظیر ژاپن و آلمان و تا حدودی فرانسه. امروز تناسب قوای اقتصادی ای که در پایان جنگ دوم و آغاز بازسازی اروپا میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته وجود داشت بشدت به زیان آمریکا تغییر کرده است. علیرغم این واقعیات، اساسا بدلیل تقابل جهانی غرب و شرق، آمریکا نقش هژمونیک خود را در جهان غرب حفظ کرده بود. آمریکا محور کل صفتبندی ایدئولوژیکی، سیاسی و نظامی غرب در برابر شرق بود. حال اگر قرار باشد بلوک شرق از صحنه پاک بشود و تقابلی که به کل معادلات جهان سرمایه داری شکل داده بود حذف بشود، آنوقت خود غرب هم باید به تناسب این شرایط جدید تغییر کند. یکی از این تغییرات منطقا

تضعیف موقعیت آمریکا در کل ساختار سیاسی جهان سرمایه‌داری می‌بود. وقتی جرج بوش از نظم نوین حرف می‌زند این مساله مرکز توجه اوست و نه صرفاً ترتیبات امنیتی در خاورمیانه و ملاحظات منطقه‌ای دیگری از این نوع. نظم نوین لازم شده چون نظم قدیم دارد بهم میریزد. محور نظم قدیم تناسب قوا و موازنه معینی میان قطب‌های قدرتمند جهان سرمایه‌داری (شامل بلوک شرق) بود، نظم جدید هم باید در بدو امر تکلیف همین را معلوم کند. ترتیبات منطقه‌ای تنها بدنبال تعیین تکلیف درونی قدرتهای سرمایه‌داری روشن خواهد شد.

تا آنجا که به این هدف محوری مربوط می‌شود، آمریکا لااقل در کوتاه مدت موفق شده است. اروپا و ژاپن پیام را گرفته‌اند، میخ دیگری به تابوت شوروی بعنوان یک قدرت نظامی و یک بازیگر اصلی در صحنه جهانی و بخصوص خاورمیانه کوبیده شد. معلوم شده است که روند پیدایش قطبی به اسم اروپا نمیتواند بدون دادن آوانس‌های جدی به آمریکا دنبال بشود. نقش ژاندارمی آمریکا در سطح جهان از نظر بورژوازی اروپا فعلاً تمدید شده و صحبت جایگزینی ناتو با آرایشهای جدیدی که در آن اروپا استقلال عمل نظامی بیشتری بدست بیاورد فعلاً فروکش کرده است. آلترناتیوهایی که امروز مورد بحث است، مانند یک اتحاد نظامی جدید در غرب و یا فعال کردن سازمان ملل در یک نقش نظامی امنیتی مدافع منافع غرب در سطح جهانی، هریک به نحوی برسمیت شناسی اقتدار و نفوذ آمریکا را در خود دارد.

نکته قابل توجه اینجاست که رویداد اخیر در خاورمیانه عملاً تناسب قوا میان اعراب و اسرائیل را به ضرر اسرائیل تغییر داده است. بنظر میرسد که در هم شکستن ناسیونالیسم میلیتانت عرب، که در این دوره بدلائل مختلف در یک ائتلاف عراقی - فلسطینی مجسم شده بود، بصورت پیش شرطی و مقدمه‌ای برای آوانس دادن به جناحهای میانه‌رو بورژوازی عرب عمل کرده است. حل و فصل مساله فلسطین و پیوند نزدیک تر با بورژوازی عرب به بالای دستور غرب و آمریکا رانده شد. این روند را از پیش میشد مشاهده کرد و نتیجه جبری پایان رقابت غرب و شرق در صحنه جهانی بود که به اسرائیل موقعیت ویژه‌ای در استراتژی عمومی غرب میبخشید. با اینحال "پیروزی نظامی آمریکا" ضرورت عقب نشینی اسرائیل (متحد سنتی آمریکا و غرب) را در مقابل اعراب برجسته تر کرده است. اما اینجا هم آمریکا، با کشت و کشتار در خاورمیانه، این امتیاز را بدست آورده که در شکل مشخص تعیین تکلیف مساله فلسطین نفوذ منحصر بفردی پیدا کند. ایده کنفرانس بین‌المللی، که شوروی یک مدافع اصلی آن بود و این اواخر کمابیش سر زبان همه، بجز اسرائیل و آمریکا، افتاده بود، فعلاً ضعیف شده و در عوض حل و فصل مساله با دلالتی و حکمیت مستقیم خود آمریکا مورد توجه قرار گرفته است.

یک بهره‌برداری دیگر آمریکا مسجل شدن حضور نظامی این کشور در خاورمیانه است که بعنوان یک سیاست رسمی اعلام شده است. در سایه قدرت‌نمایی اخیر، مقاومت در مقابل این سیاست آمریکا از جانب بخشهای دیگر بورژوازی جهانی اندک بوده است.

واضح است که قدرت‌نمایی نظامی آمریکا، و امتیازات سیاسی و نظامی ناشی از آن، یک هدف در خود نبوده و قرار است به منافع‌های مشخص اقتصادی برای بورژوازی آمریکا بیانجامد. هم اکنون در خاورمیانه شرکتهای آمریکایی بیش از هفتاد درصد قراردادهای مربوط به باز سازی کویت و عربستان سعودی را که در طول ۵ سال آینده به صد میلیارد دلار بالغ میشود به خود اختصاص داده‌اند. آلمان و ژاپن رسماً از هرنوع دخالتی در این امر کنار گذاشته شده‌اند و حتی انگلستان که نوجه فعال آمریکا در این جنگ بوده است ناگزیر شده رسماً در

مورد تبعیضات علیه شرکتهای انگلیسی به خود مقامات آمریکایی شکایت کند. در میان مدت کنترل آمریکا بر تولید و قیمت گذاری نفت خاورمیانه تحکیم شده و این میتواند بعنوان ابزاری در خدمت تحت فشار گذاشتن رقبای اقتصادی این کشور و تقویت سرمایه آمریکایی عمل کند. در یک سطح وسیع تر، هم اکنون در رابطه با ژاپن و صادرات و موازنه پرداختهای این کشور لحن آمریکا تحکم آمیزتر شده است. لاقبل تا آنجا که به خاورمیانه مربوط میشود آمریکا این موقعیت را بدست آورده است که برای دوره ای سهم سرمایه های کشورهای مختلف در تولید و فروش در این بازارها را به نفع خود تعیین کند.

با اینحال تاخت و تاز آمریکا حدود و ثغور تاریخی معین و محدودی دارد. منطق جهان سرمایه داری پس از جنگ سرد تجدید آرایشی به زیان آمریکا و به نفع یک توازن سیاسی جدید میان قدرتهای کاپیتالیستی اصلی را ایجاب میکند. تجدید آرایش اروپا و شکل گرفتن یک قطب بورژوازی دیگر که فضا را بر آمریکا تنگ تر میکند اجتناب ناپذیر است. معادلات اقتصادی اساسی میان این کشورها در نتیجه وقایع اخیر خاورمیانه تغییرات بنیادی نمیکند. جواب بارآوری بالای اقتصاد ژاپن و آلمان و یا تخریب پایه صنعتی اقتصاد آمریکا را با قدرت نمایی نظامی نمیشود داد. قدرت نمایی امروز آمریکا دیر یا زود توسط حرکت بسوی وحدت اروپا هضم میشود و بار دیگر روندهای پیشین مهر خودشان را به تناسب قوای میان قدرتهای سرمایه داری خواهند زد. بیرون آمدن مردم زحمتکش جهان از فضای ارباب کنونی و درهم ریختن تصویر امروزی آمریکا بعنوان ارباب دنیا شاید کمی بیشتر طول بکشد، اما بهرحال گریز ناپذیر است.

از نقطه نظر تاثیرات ایدئولوژیکی جنگ، اولین نتیجه مشهود و قابل تامل تحولات اخیر پایان یافتن کل فاز تبلیغاتی جهان غرب پیرامون دموکراسی و حقوق بشر است که در رابطه با بحران بلوک شرق و بعنوان فشار ایدئولوژیک روی این بلوک آغاز شده بود. این بساط فعلا برچیده شده و چهره ضد دموکراتیک و سرکوبگر سرمایه داری، به قیمت جان دهها هزار انسان بیگناه و دربردی و آوارگی میلیونها نفر در عراق و کویت، از پرده بیرون افتاده. خوشبینی خام اندیشانه در مورد آینده ای مملو از صلح و صفا و رای و انتخابات و سلامت محیط زیست زیر سایه بازار که طی کمپین غرب علیه بلوک شرق در اذهان روشنفکران طبقات میانی در غرب و شرق و کشورهای جهان سوم کاشته شده بود فرو ریخته. یکبار دیگر منطق بنیادی سیاست در جهان سرمایه داری، منطق میلیتاریسم و زورگویی، جلوی چشم مردم گرفته شده. رسانه های بورژوازی دوباره رسماً کلام و زبان و اصطلاحات دوره استعمار را بکار میبرند. رئیس جمهور آمریکا علناً ژست ارباب و داروغه دنیا را بخود گرفته که حتی سیرالئون باید از شرارت فلان جوخه چریکهای چارلز تیلور مستقیماً نزد او شکایت ببرد و میلیون کردستان باید دست بدامن او بشوند. قبح دخالتگری نظامی ریخته و برای مثال از هم اکنون زمینه سازی تبلیغاتی آمریکا برای اشغال کوبا در آینده نزدیک، با متهم کردن کوبا و شخص کاسترو به کمک به قاچاق مواد مخدر به آمریکا، شروع شده است.

روشن است که صراحت پیدا کردن منطق زور و دور ریخته شدن تبلیغات مربوط به حقوق بشر و دموکراسی بخودی خود به رواج انتقاد رادیکالی به سرمایه داری و امپریالیسم و مفاهیم توخالی ای که سلطه اش را با آن توجیه میکند منجر نشده است. حتی در خود جنبش ضد جنگ، علیرغم وجود جوانه هایی از یک نگرش رادیکال انتقادی، چهارچوب ایدئولوژیکی غالب را نوعی پاسیفیسم غیر سیاسی تشکیل میداد که خود پیشفرض های امپریالیستی و حتی نژادپرستانه ایدئولوژی رسمی را با خود حمل میکرد. تاثیر فکری فوری قدرت نمایی آمریکا، صراحت پیدا کردن خصلت امپریالیستی و شبه کولونیالیستی ایدئولوژی رسمی در غرب از یکسو و فلج شدن و تسلیم جریانهای اصلی تفکر اپوزیسیونی از سوی دیگر است. گرایشات اپوزیسیونی ایدئولوژی

رسمی در غرب، جریان‌ات لیبرال، اومانیست، سبز و رفرمیست و دنباله‌روان آنها در میان روشنفکران دلخوش بلوک شرق و جهان سوم در نتیجه اوضاع جدید منگ و پا درهوا شدند. دموکراسی غربی با شوارتسکف و بوش‌اش و با جنازه‌هایی که از کویت تا بصره روی هم تلنبار کرد پرونده تازه به جریان افتاده سمبل‌های خشونت و استبداد در بلوک شرق و جهان سوم را دوباره بایگانی کرد. "عصر سقوط دیکتاتوری‌ها" شروع نشده پایان یافت. دودی که قرار است تا دهسال دیگر از چاههای نفت کویت و عراق در هوا پراکنده شود، مردمی که از آب دجله می‌خورند و کودکانی که در کوههای کردستان از سرما و بی غذایی جان می‌دهند قطعاً دلفین‌ها و پاندا‌های در حال انقراض را از یاد مردم می‌برد. اوضاع جدید با خود بحران انتقاد نیم‌بند به سرمایه‌داری معاصر را به‌مراه دارد.

این یک فضای ارباب است که نمیتواند دوام داشته باشد و قطعاً عمری کمتر از فضای تخدیر دوره "دموکراسی و بازار" خواهد داشت، چرا که همانطور که گفتم شرایط عینی ای که به این وضعیت فکری جدید انجامیده است خود غیر تاریخی است. در واقع این وضعیت فشار ایدئولوژیک دوره قبل را از روی انتقاد رادیکال به سرمایه‌داری معاصر و بطورمشخص از روی اندیشه انتقادی و سوسیالیستی طبقه کارگر بر میدارد. نمایش چهره کریه سرمایه‌داری و ظرفیت‌های ضد انسانی دموکراسی بورژوازی و ناسیونالیسم توازن قوای فکری چند ساله اخیر را به نفع انتقاد سوسیالیستی بهم می‌زنند. دخالتگری زمخت بورژوازی غرب در سطح بین‌المللی کارگر غربی را متوجه دنیا میکند و از لاک خودش بیرون می‌آورد. کارگر جهان سوم پادروایی لیبرالیسم دلخوش به غرب، و ورشکستگی ناسیونالیسم و مذهب در صحنه سیاسی را در بحران و جنگ خلیج بار دیگر به روشنی تجربه کرده است. کارگر کشورهای بلوک شرق، در متن مشقات اقتصادی که چرخش بسوی بازار به او تحمیل کرده است، از فشار تبلیغات سیاسی بورژوازی غرب رهاتر میشود و امکان نگرشی مستقل‌تر به موقعیت خود را پیدا میکند. علائم همه این روندها فی‌الحال قابل مشاهده است. دهه نود، همانطور که قبلاً هم پیش بینی کردیم، دهه توهمات نیست، دهه واقعیات و جدال بر سر واقعیات است. قدرت‌نمایی آمریکا در منطقه بیش از آنکه بتواند قالب فکری جدیدی به دنیا تحمیل کند، فضای فکری توهم‌آلود متناظر با دوره سقوط بلوک شرق را میشکند.

۳ - عظمت طلبی ایرانی بیدار میشود

● حمله امریکا به عراق و تخریب بنیه اقتصادی و نظامی این کشور از جمله ناسیونالیسم و عظمت طلبی ایرانی را هم امیدوار کرده است. احزاب سیاسی بورژوازی ایران چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، از نقش آینده ایران بعنوان یک ابر قدرت منطقه ای و یک محور ترتیبات امنیتی آتی در منطقه سخن میگویند. موضع حزب کمونیست ایران در مورد این مساله چیست؟

● ایرج آذرین: برتری جوئی ملی یک رکن ناسیونالیسم ایرانی است و بسیار کهنه و ریشه دار است. تبلیغات حکومتها و طبقات حاکم ایران در طول تاریخ با جعل افتخارات ملی چنان این موهومات را حقایق تاریخی جلوه داده اند که انگار بر مبنای یک تصادف فوق استثنائی، در میان همه اقوام و ملیتهائی که در این قسمت کره زمین زندگی میکنند، در میان ترک و افغان و عرب، تنها "ایرانی" تافته جدا بافته است. برای یک ایرانی ساده دل این نکته که در تبلیغات ناسیونالیستی سایر کشورهای منطقه نیز، طبعاً با هدفی مشابه، تمام تاریخ و تمام جهان از زاویه تمدن بین النهرین و نیل، یا قدمت آشور و کلد، و یا عظمت امپراتوری اعراب و امپراتوری عثمانی تفسیر میشود میتواند یک کشف شوک آور باشد.

تبدیل شدن ایران به یک ابر قدرت منطقه ای و عامل تامين "امنیت منطقه"، بیان امروزی همین آرزوی کهنه ناسیونالیستی است. این موقعیتی است که قریب بیست سال پیش، در دهه هفتاد این قرن، حکومت پهلوی برای مدتی پیدا کرد. کسب این موقعیت برای ایران به یمن دکترین نیکسون ممکن شد، که پس از تجربه ویتنام در پی آن بود تا نقش ژاندارمی منطقه های بحرانی در جهان را به یک دولت هم پیمان یا دست نشانده امریکا در همان منطقه بسپارد. البته سیاست دولت بوش برای دنیای پس از جنگ سرد اکنون دیگر تکرار دکترین نیکسون نیست. اما این مانع نمیشود تا ناسیونالیسم ایرانی با چشم بستن بر تمام محرکه ها و عواقب سیاسی و اقتصادی این جنگ، که دامنه آنها بسیار فراتر از خلیج فارس و خاورمیانه میرود، دوباره کوردلانه در پی یافتن نقش برتر منطقه ای برای ایران باشد. اینکه تمام شاخه های ناسیونالیسم ایرانی، چه در اپوزیسیون و چه در حکومت، از سلطنت طلبان گرفته تا ملیون و اسلامی ها، در اینمورد موضع یکسانی دارند گویای اشتراک اهداف و منافع پایه ای این جریان است.

بر زمینه مصائب عظیمی که یورش نظامی امریکا آفریده است، جوهر ضد انسانی این مشی سیاسی ناسیونالیستی از همیشه آشکارتر است. بزرگترین لشکرکشی ای که تاریخ به یاد دارد جلوی چشمان ما صورت میگیرد، یک مملکت را به تمامی از راه هوا میکوبند، دهها هزار انسان بیگناه انگار که به بالای آسمانی دچار شده باشند بیدفاع در بمبارانها جان میبازند، سربازان یک ارتش منهزم آشکارا سلاخی میشوند، و از لابلای همه اینها ناسیونالیسم ایرانی تنها این را میبیند و مشعوف هم میشود که انگار "فرصت مناسبی" برای ایفای نقش

ابرقدرتی ایران در منطقه فراهم آمده است.

بدل شدن ایران به ابر قدرت منطقه، چنانچه بر فرض تحقق پذیرد، فوائد سیاسی و اقتصادی روشنی برای بورژوازی و سرمایه داری ایران دارد. ترتیبات سیاسی و اقتصادی منطقه بسود بورژوازی و حکومت ایران تنظیم خواهد شد. از لحاظ اقتصادی حکومت ایران کنترل بیشتری بر نحوه استفاده کشورهای منطقه از راه های آبی و منابع طبیعی، بخصوص نفت، خواهد داشت. از لحاظ سیاسی گرایش ضد دمکراتیک و ضد سوسیالیستی خود را در سایر کشورهای منطقه بسط خواهد داد و سیاستهای خود را بر رژیمهای منطقه دیکته خواهد کرد. چنین تحولاتی حکومت ایران را در داخل کشور هم تحکیم خواهد کرد. همه اینها موقعیت بورژوازی و حکومت ایران را در صحنه جهانی داد و ستد سیاست و اقتصاد نیز تقویت میکند.

ثبات و امنیتی که قرار است ایران حافظ آن باشد چیزی جز حفاظت از موقعیت ممتاز سرمایه داری ایران در منطقه نیست. و اگر امروز ناسیونالیستهای ایران یک صدا داوطلبی ایران را برای تامین "ثبات و امنیت منطقه" اعلام میکنند معنایش اینست که، با شکست نظامی و فروپاشی اقتصادی عراق در جنگ اخیر، اکنون ایران را واجد آن نیرو میبینند که بتواند نقش ممتازی را برای خود به کشورها و دولت‌های منطقه تحمیل کند. این نقشی است که ایفای آن برای ایران البته تنها با جلب رضایت قدرتهای جهانی امپریالیستی و در چهارچوب نظم جهانی و منطقه‌ای مورد نظر آنها امکان پذیر است، و در حال حاضر، همانطور که اشاره شد، نقشه های آنها چنین جایی را برای ایران قائل نمیشود.

اما مستقل از احتمال ناچیز سناریوی مورد نظر ناسیونالیستهای ایران، نفس تبلیغ این قبیل ایده‌های عظمت طلبانه بخاطر تاثیر مخربی که رواجشان برای جنبش کارگری و تمام جنبشهای اجتماعی پیشرو دارد باید محکوم شود. ناسیونالیسم یعنی پیچاندن منافع بورژوازی و سرمایه داری در قالب منافع عمومی همه طبقات و آحاد یک ملت. میهن پرستی و فخر فروشی ملی همیشه این وظیفه را داشته تا موقعیت تحقیر شده و فرودست کارگران را در داخل این میهن و ملت پنهان کند. ناسیونالیسم عظمت طلبانه ایرانی اکنون میکوشد تا "ابرقدرتی ایران در منطقه" را یک خواست غرور انگیز همه ایرانیان نشان دهد.

حزب کمونیست ایران با هرگونه برتری طلبی ایران در منطقه مخالف است و آنرا محکوم میکند. بعنوان یک پرنسپ کمونیستی، ما خواهان برابری حقوق همه ملتها و مخالف هرگونه امتیاز ویژه برای یک کشور هستیم. کارگران ایران، همچنان که کارگران سایر کشورهای منطقه، هیچ سودی در گسترش سلطه سیاسی و اقتصادی حکومت ایران در منطقه ندارند. پیشرفت ناسیونالیسم ایرانی به زیان حرکت سوسیالیستی طبقه کارگر در تمام منطقه، و از جمله در ایران، است. هرگونه ترتیبات سیاسی و اقتصادی در منطقه خلیج که تحت پوشش "تامین ثبات و امنیت منطقه" متضمن موقعیت ممتازی برای ایران باشد از نظر حزب کمونیست ایران مردود است. بنظر ما بهترین ضامن امنیت در منطقه تعاون و همکاری مردم منطقه است. این یعنی برابری حقوق همه ملتها و کشورها و اشتراک مردم در بهره برداری و برخورداری از امکانات طبیعی و جغرافیائی منطقه. هرگونه ترتیبات دیپلماتیک و سیاسی، در گذشته و آینده، که موقعیت برتری به ایران بدهد از نظر حزب کمونیست ایران اعتبار ندارد، و حکومت کارگری در نخستین روز استقرارش در ایران کلیه توافقات و معاهدات نابرابری را که حکومت‌های ایران منعقد کرده باشند، رسماً لغو خواهد کرد.

۴ - جنگ و ژورنالیسم غربی

● یک نکته مورد بحث و انتقاد در حاشیه جنگ، عملکرد رسانه‌ها و ژورنالیسم غرب در رابطه با این جنگ بوده است. خود رسانه‌ها از وجود سانسور و کنترل پنتاگون و غیره شکوه میکنند. تا چه حد میتوان عملکرد ژورنالیسم غربی را با مساله سانسور توضیح داد؟ بطور کلی در پرتو رویدادهای اخیر چه ارزیابی‌ای میتوان از جایگاه و نقش اجتماعی ژورنالیسم معاصر و ایده بیطرفی و ابژکتیو بودن آن بدست داد؟

● حمید تقوایی: عملکرد رسانه‌ها و مطبوعات غربی در رابطه با جنگ خلیج مانند خود این جنگ، کثیف و بیش‌رمانه بود. آنها بی‌کم و کاست مانند زانده نظامی دولتهایشان عمل کردند و در شکل دادن به افکار عمومی در جهتی که پنتاگون مقدر کرده بود سنگ تمام گذاشتند.

از همان روز آغاز بحران خلیج تکنولوژی عظیم خبرسانی غرب در جهت تحریف واقعیات و توجیه سیاست میلیتاریستی آمریکا و مورتلفینش به خدمت گرفته شد. محاصره اقتصادی عراق و در مضيقه غذایی و دارویی قرار دادن میلیونها نفر کودک و زن و مرد و پیر و جوان که جز عراقی بودن گناهی نداشتند، آواره و از هستی ساقط کردن ده‌ها هزار کارگر و زحمتکش فلسطینی، مصری و ایرانی و فیلیپینی که تا قبل از بحران و جنگ در خلیج در عراق و کویت مشغول کار و زندگی بودند، فرو ریختن بیوقفه و شبانه روزی میلیونها تن بمب بر سر مردم شهرهای مختلف عراق، و به آتش کشیدن تاسیسات غیر نظامی و خانه‌ها و حتی پناهگاههای مردم، و بالاخره کشتار قریب به صد و پنجاه هزار سرباز و مردم غیرنظامی در حال فرار و عقب نشینی در دو روز آخر جنگ (اقدامی که مانند بمباران اتمی هیروشیما فاقد حتی هرگونه ضرورت نظامی بود)، اینها همه از جمله فجایعی است که در این جنگ کثیف اتفاق افتاد. هیچ انسان شریفی نمیتوانست شاهد این فجایع باشد و فریاد اعتراضش را بلند نکند. اما ظاهراً در دم و دستگاه عریض و طویل رسانه‌های غربی همه چیز یافت می‌شود جز یک جو شرافت و انسانیت. شما در تمامی گزارشها و اخبار و تفسیرهای رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی غرب در رابطه با جنگ، نه تنها فریاد اعتراض، بلکه به سختی میتوانید حتی یک زمزمه انتقادی سراغ کنید. در عوض تعصبات ناسیونالیستی و عظمت‌طلبانه، تبلیغات راسیستی ضد عرب، اروپا محوری و مادون انسان شمردن غیر غربی‌ها، بیداد می‌کند. آنچه یکسره غایب است، بیطرفی و ابژکتیو بودن و انعکاس واقعیات است.

یکصدم تبلیغات و جنجالی که مثلاً رسانه‌های غربی بر سر گروگان‌گیری غریبها بوسیله عراق براه انداختند، درمورد دستگیری و زندانی کردن بیدلیل و بی‌محاکمه دانشجویان عراقی مقیم انگلیس بوسیله دولت این کشور نگفتند و ننوشتند. در مورد کشتن کودکان نوزاد در بیمارستانهای کویت بوسیله سربازان عراقی (خبری که بعداً معلوم شد ساختگی بوده است)، جنجال براه می‌اندازند، اما در مورد اعتراف پرستاری که بدست خود هیجده سرباز مجروح عراقی را با قطع سرم و تزریق آمپول هوا کشته است، سکوت میکنند و از کنارش می‌گذرند.

فرود آمدن یک یک موشکهای اسکاد بر شهرهای اسرائیل و عربستان با آب و تاب گزارش میشود و مبنای گفتارها و تفسیرهای متعدد قرار میگیرد، اما جنایت عظیم تر آمریکا و متحدانش در بمباران هرروزه شهرهای عراق، که تنها یک مورد آن به کشتار صدها انسان بیگناه در یک پناهگاه منجر شد، به سکوت برگزار میشود و حتی بر اساس گزارشهای رسمی دولتی و سخنگویان پنتاگون، بعنوان نمونه‌های درخشانی از کارآئی ارتش آمریکا مورد مدح و تمجید رسانه‌ها قرار میگیرد. این یک ژورنالیسم فاسد و سر سپرده است. ژورنالیسمی که باید آنرا شریک جرم جنایات جنگی دولت آمریکا و موتلفینش در جنگ خلیج بحساب آورد.

اما علت این امر چیست؟ این نوع عملکرد رسانه‌های جمعی در دموکراسی‌های غرب را چطور باید توضیح داد؟ شاید گفته شود که اساسا توقع و انتظاری جز این از رسانه‌های جمعی غرب نمیشد داشت. در دموکراسی بورژوائی ژورنالیسم نیز مانند سایر نهادهای اجتماعی در تحلیل نهائی به طبقه حاکم خدمت می‌کند. و این حکم بویژه در شرایط جنگی که تب ناسیونالیسم و میهن پرستی و حمایت از دولت خودی جامعه را فرا میگیرد بیش از همیشه صادق است. بنابراین انتظار اینکه رسانه‌ها در جنگ خلیج بیطرف و منعکس کننده واقعیات باشند اصولا توهم خوش خیالانه‌ای بیش نیست.

این البته یک واقعیت است. واقعیتی که بخصوص باید به کسانی که بعد از تحولات شوروی و پیروزی ایدئولوژیک سرمایه داری بازار آزاد، به دموکراسی بورژوائی دلبسته بودند یادآوری کرد. از این نقطه نظر جنگ خلیج بسیار افشاگر و توهم زد است. اما تنها با تاکید بر این حکم پایه‌ای نمی‌توان همه مساله را توضیح داد. در همین کشورهای غربی ما در دهه شصت، در جریان جنگ ویتنام و یا مثلا قضیه واترگیت شاهد شکل‌گیری یک جریان معترض انتقادی در ژورنالیسم غربی بودیم که در بسیاری موارد در مقابل تبلیغات رسمی دولتی می‌ایستاد و نسبتا مستقل عمل می‌کرد. سؤال آنست که چرا در جریان جنگ خلیج اثری از این گرایش انتقادی و اعتراضی در رسانه‌ها و ژورنالیسم غرب بچشم نمی‌خورد؟ آیا علت را باید در سانسور مطبوعات و رادیو تلویزیونها در دوره جنگ جستجو کرد؟ به نظر من این هنوز مساله را توضیح نمی‌دهد.

البته از همان آغاز بحران خلیج سانسور شدید و بیسابقه‌ای از جانب دولتها به مطبوعات و رسانه‌ها اعمال شد. شکست در جنگ ویتنام، پنتاگون و استراتژیستهای نظامی آمریکا را باین نتیجه رسانده بود که بدون جلب افکار عمومی در کشور خود نمیتوان در جنگی پیروز شد. بنابراین از همان آغاز بحران بر مبنای یک سیاست از پیش طرح ریزی شده، رسانه‌های جمعی را برای شکل دادن به افکار عمومی تحت کنترل و سانسور اکید قرار دادند. اما حتی همین اعمال سانسور و محدودیت نیز مورد اعتراض کسی قرار نگرفت. ژورنالیسم غربی سانسور را پذیرفت و بعنوان یک ضرورت دوران جنگ به آن گردن گذاشت. ظاهرا آنها نیز با این نظر پنتاگون و استراتژیستهای نظامی که "دولت آمریکا جنگ ویتنام را در اتاق نشیمن آمریکائیا باخت" توافق کامل داشتند، خود را دراینمورد گناهکار حس می‌کردند و حالا می‌خواستند با تبعیت کامل از محدودیتهای دولتی جبران مافات کنند. مساله اصلی نه سانسور بلکه تلقی‌ای است که خود ژورنالیسم غرب از وظایف و نقش اجتماعی‌اش دارد.

اگر در طی جنگ مطبوعات و رادیو تلویزیونها به تریبون ژنرالها و سخنگویان پنتاگون تبدیل شدند و نقش آنها تا حد اشاعه تبلیغات و نظرات رسمی دولتهاشان در مورد جنگ و تحولات آن تنزل پیدا کرد، این بیش از آنکه نتیجه تحمیل سانسور باشد، بخاطر آن بود که خود ژورنالیستها و دست‌اندرکاران رسانه‌های جمعی اصولا

نقشی بیش از این برای خود قائل نبودند.

واقعیت آنست که سنت و رگه اعتراضی و انتقادی در ژورنالیسم غرب مدتها قبل از شروع بحران خلیج پایان رسیده بود. دو دهه حاکمیت راست‌ترین جریان‌های بورژوازی در آمریکا و اروپا، که ریگانیسم و تاچریسم نمایندگان بارز آن بودند، شرایط اجتماعی غرب را به کلی دگرگون کرده و کلا جامعه را در تمام سطوح فکری و فرهنگی و سیاسی به راست سوق داده بود. فروپاشی شوروی و بلوک شرق نیز تحول مهمی بود که این برتری افکار و آرای محافظه‌کارانه و ارتجاعی را تثبیت و تحکیم می‌کرد. نه تنها عملکرد رسانه‌ها بلکه اصولاً کل جنگ خلیج محصول چنین شرایطی بود. ریگانیسم و تاچریسم، درکنار رشد تکنولوژی تسلیحاتی و ابزارهای فوق مدرن آدمکشی‌اش، ژورنالیسم مطیع و سربراه خود را نیز پرورده بود و آنها را بعنوان اجزاء مکمل هم با موفقیت در این جنگ کثیف بکار گرفت. ژورنالیسمی که از هر نوع ارزش و عقیده و آرمان پیشرو و انسانی و برابری طلبانه خالی شده و اروپا محوری، تعصبات و تنگ‌نظریهای ناسیونالیستی و کلا معیارها و نقطه نظرات ارتجاعی بورژوازی بر آن حاکم شده است. این ژورنالیسم محصول پیشرویه‌ها و تفوق سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری بازار آزاد در دهه اخیر و مدافع این ایدئولوژی و سیاستهاست. عملکرد رسانه‌های غربی در طی بحران خلیج در واقع ادامه نقشی بود که از مدتها قبل در مدح و ستایش سرمایه‌داری مدل غرب و دموکراسی بورژوازی بعهده گرفته بودند. جنگ خلیج تنها چهره کریه و ریاکار این نوع ژورنالیسم را بیش از پیش به نمایش گذاشت.

۵ - جنگ و جناح‌های رژیم اسلامی

● بحران و جنگ اخیر در خاورمیانه چه تاثیری در اوضاع سیاسی داخل ایران دارد و مشخصاً گرایش‌های درونی هیئت حاکمه، و بویژه جریان حزب‌الله، را در چه موقعیتی قرار می‌دهد؟

● ناصر جاوید: گرایش حزب‌اللهی در رژیم اسلامی بنحوی بازنده اصلی حاشیه جنگ بود. با بروز بحران، حزب‌الله تقریباً یکشنبه "خلع شعار" شد. "جهان اسلام در برابر آمریکا"، "آزادی قدس"، "آزادی سرزمین حجاز"، اینها همه صاحب دیگری پیدا کرد. دعاوی و شعارهای حزب‌الله همه ضمیمه‌ای بر ناسیونالیسم عربی شد و هرگونه معنایی را جز تمکین به ناسیونالیسم عربی و پذیرش رهبری سیاسی آن از دست داد. از لحاظ عملی نیز حزب‌الله در برابر انتخابی نامطلوب قرار گرفت. حزب‌الله در موقعیتی قرار گرفت که باید به رهبری سیاسی یک دشمن قدیمی تن میداد. انفعال و بیطرفی تنها میتوانست این را نشان دهد که حزب‌الله بر مبنای دعاوی و شعارهای خودش نیز دیگر جریانی پرت، قلبی و از نظر سیاسی مرده است. ظاهراً حزب‌الله در ایران نه اراده و نه توان ابراز وجود جدی نداشت. بحران و جنگ اخیر این را اثبات کرد که حزب‌الله از نظر سیاسی کاملاً قالب تهی کرده است. حزب‌الله در ایران دیگر چیزی بیش از بقایای تشکیلاتی پان اسلامیسیم نیست. حضور و موجودیت این جریان از این بعد حداکثر میتواند ایفای نقش یک گروه فشار در درون رژیم اسلامی باشد.

بر خلاف حزب‌الله، جناح "میانه رو" شروع بحران را یک فرصت مغتنم دید. اشغال کویت در نظر این جناح اثباتی بر این بود که غرب، و مشخصاً آمریکا، دولت ایران را بعنوان رکن تأمین ثبات در منطقه جدی نگرفته‌اند و حال باید جبران مافات کنند. ادعای سنتی ناسیونالیسم ایران، یعنی ایران رکن و پاسدار امنیت منطقه، یکبار دیگر از آرشیه‌های وزارت خارجه درآورده شد و در دستور یک دیپلماسی فعال گذاشته شد. این ادعا خریداری نیافت. به دلیلی روشن: دولت آمریکا بحران را چیز دیگر تعریف کرد. قرار بود که برتری آمریکا در مقیاسی جهانی، بطور مستقیم و با قدرت نظامی نشان داده شود. برای این هدف به بازی گرفتن واسطه منطقه‌ای نقض غرض بود. گذشته از این، "میانه‌روها" نیز آن کسانی نبودند که شایسته ایفای چنین نقشی شناخته شوند.

فرصت طلبی ناسیونالیست‌های اسلامی خیلی سریع کوتاه‌بینی از کار در آمد. اینها کالایشان را درست وقتی به بازار آوردند که خریداری نداشت. اتفاقاً در قبال این بحران منافع خود این جناح تا حدود زیادی ایجاب میکرد که بجای ساکت کردن حزب‌الله به او اجازه بازی بدهند. بجای دویدن به طرف آمریکا خود را نزدیکتر به ناسیونالیسم عرب نشان بدهند. این لااقل راهی بود که حضرات بتوانند از طریق آن برای خود قیمتی دست و پا کنند. اما اتخاذ چنین موضعی قمار خیلی بزرگتر از قد و قواره امثال هاشمی رفسنجانی بود. بدین ترتیب، هیئت حاکمه ایران در دل بحران اخیر هیبت کاسب مفلوک و دوره‌گردی را پیدا کرد که جز خرده فروشی به دو

طرف دعوا نقش دیگری ندارد.

خاتمه جنگ و پیروزی آمریکا این نقش را برای رژیم اسلامی تثبیت میکند. رژیم اسلامی عجالتاً باید به درجه دوم شدن موقعیتش در منطقه تن بدهد. پس از خاتمه جنگ، رژیم اسلامی ظاهراً سعی میکند که آنچه را در دوره جنگ از دست داد حال با کسب نفوذ در تحولات داخلی عراق دوباره بدست آورد. اما هشدار بوش به هیئت حاکمه ایران مبنی بر اینکه به فکر بهره‌برداری از آشوب‌های عراق نباشند، به رژیم اسلامی تاکید کرد که نتایج حاصله از جنگ را نمیتوان به آسانی به هم زد.